

استاد محمد تقی جعفری

زیبایی از دیدگاه منابع اسلامی

■ معنای جمال و زیبایی خداوندی، حقیقتی فوق پرده نگارین این زیبایی می باشد.

■ تا خود دل با تصفیه کامل، جمال واقعی خود را در نیابد، نخواهد توانست جمال الهی را دریافت کند.

فصلنامه هنر در شماره های گذشته خود اقدام به چاپ مقاله ای از استاد محمد تقی جعفری نمود که با عنوان «تحلیل مساله زیباشناسی» در شماره های یک و دو «قطب برون ذاتی زیبایی» در شماره سه به نظر خواهران و برادران گرامی رسید. و در این شماره بخشی دیگر از مقاله استاد در اختیار علاقه مندان قرار میگیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

زیبائی از دیدگاه منابع اسلامی

با نظر به منابع اولیه اسلامی هر دو نوع زیبایی (زیبائی موجود در جهان هستی و زیبایی که با فکر و دست آدمی بوجود می آید) مطرح است. به این معنی که هم پدیده هائی که بدون اختیار ما در سطح جهان هستی زیبا است، مطرح است و هم پدیده هائی که با فکر و کوشش عضلانی ما بعنوان زیبایی بوجود می آیند، مطرح است. ولی چگونگی ارتباط قطب ذاتی را با زیبایی و هدف گیریها از زیبایی را مانند بعضی از مکتب ها ساده برگذار نمی نماید، بلکه تنوع ابعاد این پدیده بسیار مهم را گوشرد نموده و حکمت وجود آن را در هستی و طرق بهره برداری از آن را مورد توجه شدید قرار می دهد. ما زیبایی از دیدگاه اسلام را در چند مبحث مورد بررسی قرار می دهیم:

خداوند متعال با جمال (زیبائی) توصیف شده است

این توصیف در روایات و دعا‌های فراوانی درباره خدا آمده است. از انجمله:

۱- **أَنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَيُحِبُّ أَنْ تَرَىٰ أَمْرًا نِعْمَتِهِ عَلَىٰ عَبْدِهِ**^۱

(خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و دوست دارد که نمود نعمتش را در بنده اش ببیند).

۲- **سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ الْبُهْجَةَ وَالْجَمَالَ**^۲

(پروردگارا، تویی ذاتی با فروغِ اعلیٰ در جمال خود).

۳- **وَأَنْتَ الْبَهِيُّ فِي جَمَالِكَ**^۳

(پروردگارا، تویی فروغِ اعلیٰ در جمال خود)

۴- **يَا جَلِيلُ يَا جَمِيلُ**^۴

(ای صاحب جلال و جمال)

۵- **يَا ذَا الْعِزِّ وَالْجَمَالِ**^۵

(ای دارنده عزت و جمال)

۶- **يَا مَنْ الْعَظَمَةُ بِهَا**^۶

(ای خداوندی که عظمت، فروغِ اعلای او است)

۷- **وَلَا تَعْجَبْ مُشْتَاكِكَ عَنِ التَّنْظَرِ إِلَىٰ جَمِيلِ رُؤْيِكَ**^۷

(خداوندا، مشتاقانِ جمالت را از نظر به دیدارِ زیباییت محجوب و محروم مفرما).

۸- **أَتَيْتَكَ طَائِعًا فِي إِحْسَانِكَ... وَأَفِيدًا إِلَىٰ حَضْرَةِ جَمَالِكَ**^۸

(خداوندا، به جهت علاقه به احسانت به پیشگامت آمدم و برای دیدارِ جمالت به بارگامت وارد شدم).

۹- **يَا مَنْ أَنْوَارُ قُدْسِهِ لَا بُصَارَ مُجِيبِهِ رَائِقَةٌ وَسُبْحَاتٌ وَجْهِهِ لِقُلُوبٍ عَارِفِيهِ سَائِقَةٌ**^۹

(ای خداوندی که انوارِ قدس او به دیدگان دوستدارانش جلوه گر است و شکوه و جلالِ جمالش به

دل‌های عارفانش فروزان)

۱۰- **وَعَجَزَتِ الْقُلُوبُ عَنْ أَذْرَاكِ كُنْهِ جَمَالِكَ وَانْخَسَرَتِ الْأَبْصَارُ دُونَ التَّنْظَرِ إِلَىٰ**

سُبْحَاتِ وَجْهِكَ^{۱۰}

(خداوندا، عقول آدمیان از درک حقیقتِ جمالت ناتوان گشته است و دیدگان انسانها در پائین تر

از شکوه و جلالِ جمالت درمانده و عاجز)

۱۱- **اللَّهُمَّ أَنْتَ أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءِ وَكُلُّ بَهَائِكَ بَيْهٍ... اللَّهُمَّ أَنْتَ أَسْأَلُكَ**

مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلُّ جَمَالِكَ جَمِيلٌ^{۱۱}

(پروردگارا، از پرفروغ‌ترین انوار تو مسئلت می‌دارم و همه نور تو پرفروغ است... پروردگارا از

زیباترین جمالت مسئلت می‌دارم و همه جمال تو زیبا است).

و با نظر به این منابع بوده است که در فلسفه و ادبیات اسلامی، صفت جمال الهی بطور

فراوان مطرح شده است.

صفت جمال خداوندی چگونه باید تفسیر شود

مسلم است که مقصود از جمال خداوندی پدیده و یا نمود عرضی نیست که از مقوله کیفیت محسوب می شود و خداوند جسم نیست که کیفیتی داشته باشد، بلکه او است آفریننده همه کیفیتهای، باضافه اینکه اگر جمال خداوندی از مقوله کیفیت بوده باشد، لازمه اش ترکب است که برای خداوند امکان ناپذیر است. از طرف دیگر نمی توان گفت: جمال خداوندی، یعنی عظمت و جلال او، زیرا این دو صفت از صفات کمالی او است که ذات پروردگاری بطور کامل و در حد اعلا دارای آن دو می باشد و می توان گفت وجوب آن ذات اقدس عبارت دیگری از کمال او، یا وجوب مستلزم کمال مطلق است. و چنانکه از منابع مزبوره برمی آید، صفت جمال یکی از صفات او است که با نظریه مفهومی که دارد، غیر از حیات و قدرت و علم و اراده و دیگر صفات ذاتی و صفات فعلی او می باشد. همچنین با توجه به اینکه همه زیبایی های قابل تصور را او بوجود آورده است، معلوم می شود که جمال او مافوق زیبایی های محسوس و معقولی است که در دو قلمرو انسان و جهان قابل دریافت می باشند. اگر ما توانسته باشیم زیبایی فوق محسوسات را بعنوان زیبایی دریافت کنیم و بپذیریم و اگر این حقیقت را تصدیق کنیم که زیبایی آرمانهای معقول می توانند در ما انبساط روانی یا احساس و شهودی خاص زیبایی معقولات بوجود بیاورند، توانسته ایم که یک گام در راه دریافت جمال خداوندی برداریم. و اگر این حقیقت را هم تصدیق نماییم که قوای دریافت کننده درونی ما خیلی عالی تر و با عظمت تر از آنست که آنها را در عکسبرداری محض از جهان برونی و تخیل و تداعی معانی و امثال اینها منحصر نماییم، می توانیم به وجود آن استعداد که جمال خداوندی را در یابد پی ببریم. اگر چنین استعدادی در درون ما نبود، خداوند متعال این صفت را به پیامبران و اوصیاء و اولیای عظام تلقین نمی فرمود که آنرا بر مردم القاء نمایند، مانند دیگر صفات جلال و کمال خداوندی که به پیامبران و اوصیاء (ع) و اولیاء تلقین شده یا تذکر صریح داده شده است که در آن صفات بیندیشند و عظمت خداوندی را دریابند. و چنانکه در دریافت اوصاف جلال، به صفت دریافت شده بعنوان صفت خداوندی با مفاهیم معمولی آنها که از مشهودات خود بدست آورده ایم قناعت نمی ورزیم، بلکه بطور قاطعانه مغایرت صفات خداوندی را با مفاهیم معمولی تصدیق می کنیم، همچنین منشاء دریافت ما در صفت جمال آن ذات اقدس مفاهیم معمولی زیبایی نیست. وقتی که می گوئیم: خداوند عالم است، می دانیم که منظور از علم او، از مقوله دانش هائی نیست که ما می اندوزیم و همه آنها از راه حواس و آزمایشگاه ها و اندیشه های منطقی به درون ما راه می یابند و محدودیت ها و

۱. الوافی - فیض کاشانی جزء ۱۱/ص ۹۳ نقل از ابوصبر... از امیرالمؤمنین (ع).
۲. دعای حضرت فاطمه (ع) در مفاتیح - محدث قمی ص ۷۱ انتشارات علمیه اسلامیه.
۳. دعای حضرت فاطمه (ع) در مفاتیح ص ۷۶ دعائی در نماز امام موسی بن جعفر (ع).
۴. دعای مشلول ص ۱۳۲ و دعای مجبر ص ۱۴۴ و کلمه (یا جمیل) ص ۱۴۵ و دعای نیمه رجب ص ۲۵۹ و دعای شب عید فطر ص ۴۲۶.
۵. دعای حضرت فاطمه (ع) در مفاتیح - ص ۱۴۹.
۶. دعای حضرت فاطمه (ع) در مفاتیح - ص ۱۷۲.
۷. مناجات سوم از مناجات خمس عشر - ص ۲۱۵.
۸. مناجات پنجم ص ۲۱۸.
۹. مناجات نهم ص ۲۲۴.
۱۰. مناجات دوازدهم ص ۲۲۷.
۱۱. ق آیه ۱۶.

نسبیت‌ها آنها را احاطه کرده و گاهی مخالف واقع و گاهی بعضی از آنها مخالف و بعضی دیگر موافق واقع از آب درمی‌آیند، نیست. علم خداوندی مسبوق به جهل و تردید هم نیست و نیازی به حضور عینی معلوم ندارد. بلکه در شناخت این صفات مقدس دریافت‌هایی داریم که از عمیق‌ترین سطوح روانی ما برمی‌آیند که

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ

(هرکس که معرفت به خود پیدا کرد، به پروردگار خود معرفت پیدا کرد)

آن آیات قرآنی که نزدیکی خداوندی را به انسان بیان می‌دارد، شاهد همین معنی است. از آنجمله:

۱- وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ^۱

(ما به انسان از رگ گردنش نزدیک‌تریم)

۲- وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ^۲

(و ما به آن انسان از شما نزدیک‌تریم ولی شما نمی‌بینید)

۳- وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْمًا كُنْتُمْ^۳

(و او با شما است هر کجا که باشید)

همچنین جمله معروف امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه در پاسخ ذعلب یمانی که از آن حضرت پرسید: هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ (آیا پروردگارت را دیده‌ای؟) فرمود: لَمْ أُعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ (نپرستیده‌ام پروردگاری را که او را ندیده باشم) سپس می‌فرماید: خدا را با چشم نمی‌توان دید، بلکه این دل است که با حقایق ایمان او را می‌بیند:

به بینندگان آفریننده را

همچنین عقل نظری هم نمی‌تواند او را درک کند، زیرا

خرد گر سخن برگزینند همی

همان را گزینند که بیند همی

از طرف دیگر معنای زیبایی و جمال حقیقتی است که در برابر درک آدمی برنهاد می‌شود و موجب تحریک شهود و ذوق و یا احساس خاص زیبایی می‌گردد و یا در وضع روانی آدمی انبساطی بوجود می‌آورد و حدّ اعلاّی زیبایی چنانکه در مباحث بخش اول از مباحث زیبایی گفتیم: «نمودیست نگارین و شفاف که بر روی کمال کشیده شده است و کمال عبارتست از قرارگرفتن هر موضوعی در مجرای بایستگی‌ها و شایستگی‌های خود» ولی بدانجهت که جمال خداوندی از مقوله کیفیت‌های قابل مشاهده در نمودهای عینی نیست، در نتیجه معنای جمال و زیبایی خداوندی حقیقتی فوق پرده نگارین این زیبایی‌ها می‌باشد که در طبیعت و یا ساخته‌های خود انسانی می‌بینیم. برای یک درک اجمالی در باره جمال خداوندی مجبوریم چگونگی درک جلال و کمال او را در نظر بیاوریم. منشاء درک جلال و کمال خداوندی نمی‌تواند خود اشیاء و کائناتی که در عالم هستی در جریانند بوده باشد، زیرا این اشیاء و کائنات پست‌تر و ناچیزتر از آنند که بتوانند نشان دهنده عظمت و جلال و کمال الهی باشند. بهمین جهت است که هم در دعاها و هم در سخنان عرفاء و حکمای بزرگ، جمال الهی با جلال او با هم مورد تذکر واقع می‌شوند:

رهروان راه عشقت هر دمی در عالمی
هر ترف آتش خلیلی، هر کف خاک آدمی
پورسینا در بیان کبریایت ابکمی
بحر و کان از موج دریای عطایت شبمنی
ز اول صبح ازل تا آخر محشر دمی

ای مقیمان درت را عالمی در هر دمی
با کمال قدرتت بر عرصه ملک قدم
طور سینا با تجلی جمالت ذره‌ای
کاف و نون از نسخه دیوان حکمت نکته‌ای
از قدم دم چون توانم زد که در راه تو هست

ای به تیغ ابتلایت هر شکاری شبلی

وی به میدان بلایت هر سواری ادهمی

خواجهوی کرمانی

آری، «چه نسبت خاک را با عالم پاک!» عامل حقیقی این درک شگفت‌انگیز در درون آدمی است که شکوه و جلال و جمال جهان هستی آنرا تحریک و به فعلیت می‌آورد، مانند استعداد ریاضی مغز آدمی که اگر چه از نمودهای کمی جهان عینی شروع به فعالیت می‌نماید، ولی فعالیت ریاضی مغز آدمی هیچ حد و مرز و نهایی نمی‌شناسد. و همچنین مانند رفتار مطابق قانون که نمودی از عدالت است و ممکن است منشائی برای به فعلیت رسیدن و تحریک استعداد عدالت‌خواهی آدمی باشد، ولی نه برای حقیقت عدالت حد و مرز و پایانی وجود دارد و نه خواستن و محبت به عدالت. پس در حقیقت

چون با دو آب و آتش در عشق تو دویدیم
دستی به جان بر بنگر چه‌ها بریدیم

آوازهٔ جمالت از جان خود شنیدیم

اندر جمال یوسف گر دستها بریدند

مولوی

جمعی ز گل و نسترننت می‌جویند
بترافته از خویشنتنت می‌جویند

جمعی ز کتاب و سخنت می‌جویند
آسوده جماعتی که دل از همه چیز

منسوب به عرفی شیرازی

استعداد والای خدایابی هنگامی که به فعلیت می‌رسد و جلال و کمال خداوندی را دریافت می‌کند، چنان نیست که گوئی موضوع معین و مشخصی را مانند یک نمود عینی در برابر عامل درک خود بر نهاده و به آن تماشا می‌کند و عکسی از آن را در ذهن خود منعکس می‌سازد، بلکه با نظر به معنای فعلیت رسیدن استعداد خدایابی که عبارتست از تحول عالی روان یا روح از کثافت‌های خودمحوری و اختلاط با محسوسات و روابط در حال دگرگونی، به دریافت عظمت‌های فوق محسوسات، روح و روان آدمی جمال و کمال و جلال خداوندی را درمی‌یابد، مانند آن انسان عادل و عاشق عدالت که این حقیقت را واقعاً در روح و روان خود درمی‌یابد، نه اینکه صورتی از آن را در ذهن خود منعکس می‌سازد. در طول تاریخ انسانی (نه تاریخ حیات طبیعی محض) یک دسته کاروان پرتلاشی را می‌بینیم که با جدی‌ترین قیافه و با صدق و اخلاص محض بزرگترین گام‌ها را در تعلیم و تربیت انسانها و دگرگون کردن جامعه رو به خیرات و کمالات برداشته‌اند. در حالیکه معلومات و توانائی‌های محیط و اجتماعی که آنان در آنها زندگی می‌کردند، بسیار ناچیزتر از آن هدف‌گیری‌ها و کارهایی بوده است که آنان انجام داده‌اند. عامل اساسی و محرک آن هدف‌گیریها و کارهای فوق شرایط موجود، همان دریافت جلال و کمال خداوندی بوده است که با تکیه به آن، تا از دست دادن زندگی، تلاش و تکاپو کرده‌اند. عامل اینگونه تلاشهای حیاتی نمی‌تواند تصویری انعکاسی از جلال و کمال و جمال خداوندی بوده باشد، زیرا در هر جامعه و دورانی افراد فراوانی پیدا می‌شوند که تصوراتی دربارهٔ عظمت جلال و کمال و جمال خداوندی دارند و حتی می‌توانند با بیانات بسیار فصیح و بلیغ چه در شعر و چه در نثر تصورات خود را ابراز نمایند، ولی گامی در حرکت و تلاش در راه آشنا ساختن انسان‌ها با خدا و اصلاح روحی انسانها بر نمی‌دارند، علت اساسی این عدم تحرک و تلاش همانست که متذکر شدیم که اینان جز تصویری در بارهٔ عظمت صفات خداوندی ندارند. بلی
بر باد فنا تا ندهی گرد خودی را
هرگز نتوان دید جمال احدی را
تا خود دل با تصفیة کامل جمال واقعی خود را درنیابد، نخواهد توانست جمال الهی را دریافت کند.

۱. ق. آیه ۱۶.

۲. الواقعة آیه ۸۵.

۳. الحدید آیه ۴.

کسان جمال دل جمال باقی است

دو لبش از آب حیوان ساقی است

مولوی

اکنون می پردازیم به چگونگی دریافت جمال خداوندی، برای توضیح چگونگی این دریافت، می توانیم بعنوان مقدمه از زیبایی آرمانهای معقول که در بخش اول مورد بررسی قرار داده ایم، بهره برداری نموده و جمال معقول را که والاتر از زیبایی های محسوس است، تقریباً مقدمه ای برای دریافت جمال الهی معرفی کنیم. و نخستین شرط دریافت این جمال، خالی کردن مغز از آن اشکال و رنگها و خطوط و وضع و نظم خاصی است که شهود یا ذوق دریافت زیبایی محسوس را اشباع می کند. بلکه اولین مقدمه برای دریافت این جمال احساس شکوه و زیبایی و فروغ تابناکی است که در قرآن مجید ملکوت نامیده شده است [چنانکه در مباحث آینده خواهیم دید] احساس این شکوه و زیبایی و فروغ نمی تواند در قالب کلمات معمولی که برای نشان دادن مفاهیم معمولی وضع شده، بگنجد، چنانکه آهنگ کلی هستی که از حاکمیت مطلقه نظم بیرون می آید، بوسیله موج فیزیکی به مغز ما منتقل نمی گردد که آنرا به الفاظ متداول بازگو کنیم.

این احساس است نه تصور، دریافت است نه انعکاس که می گوید:

ز تو با توراز گویم به زبان بی زبانی	بتواز توراه جویم به نشان بی نشانی
چه شوی ز دیده پنهان که چو روز می نماید	رخ همچو آفتابیت ز نقاب آسمانی
تو چه معنی لطیفی که مجرد از دلیلی	تو چه آیت شریفی که منزله از بیانی
ز تو دیده چون بدوزم که توئی چراغ دیده	ز تو کی کنار گیرم که تو در میان جانی

خواجوی کرمانی

این احساس و دریافت از حرکت بسیار ظریف یک برگ در شاخه ای از درخت بوسیله نسیم ملایم، روح آدمی را چنان به اهتزاز و نعشه درمی آورد که احساس و دریافت حرکت ریاضی کیهان بزرگ که در شب مهتاب در قله ای مرتفع در درون انسان موج می زند. آیا احساسی والاتر از آنچه که گفتیم، در موقع دریافت مصور (صورتگر) مطلق و نقاش بزرگ این زیبایی ها، در درون ما موج نمی زند؟

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ

(او است خداوند خالق و سازنده و مصور و تمام اسماء حسنی از آن او است)

وقتی که دل شما برای دیدار آن نقاشی که زیباترین تابلوی نقاشی را بوجود آورده است، می لرزد، آیا مانند و هم سنخ آن لرزش و شهودی است که با دیدن خود تابلوی مزبور احساس می کردید؟ نه هرگز، اهتزاز و لرزش و شهود دیدار نقاش بسیار پرمعناتر و با عظمت تر از دیدن تابلوی بسیار زیبایی است که او بوجود آورده است. شما با دیدار این نقاش زبردست، همان تابلورا در مغز یا سطح روانی او یا هویت معقولش می بینید که نه آفتاب و باران، زیبایی آنرا مبدل به زشتی می کند و نه موریانه می تواند آنرا بخورد و نه کودکی می تواند آنرا پاره پاره کند و نه یک نادان دور از زیباییابی می تواند آنرا به پتیر پیچد. اهتزاز و لرزش و شهود دل شما حتی در دریافت هویت زیبایی معقول نقاش تمام نمی شود، بلکه متوجه می شوید که آن فعالیت هنری بسیار والا که موجب بوجود آمدن چنان تابلوی زیبا شده است، در برابر استعدادهای متنوعی که در درون نقاش هنرمند وجود دارد، از نظر عظمت و تنوع فعالیت بهیچ وجه قابل مقایسه و تطبیق با آن تابلوی هنری محدود نمی باشد.

اگر به شخصیت چنین هنرمندی اخلاق عالی انسانی و ظرفیت و عدالت و فداکاری در راه حق و

حقیقت را هم اضافه نمائید، خواهید دید جمال روحی این هنرمند کجا و تابلوی هنری زیبایی که فقط چند موج ناچیز مغزی و روانی آنرا بوجود آورده است کجا؟ شما بهیچ وجه عاشق زیباترین اثری که بوسیله یک هنرمند بوجود آمده است، نمی باشید، ولی به خود هنرمند که از جمال و زیبایی معقول روح برخوردار است عشق می ورزید. هیچ منظره طبیعی نتوانسته است از انسانها برای خود عاشقی بسازد که حاضر شود آنرا جزء یا سطحی پایدار از روح خود بسازد، در حالی که بجهت عشق حقیقی، همه سطوح روانی یک خواسته بسیار اساسی و نیرومند پیدا می کند که حتی حاضر است معشوق جزء یا سطحی پایدار از شخصیت او باشد. محتوای ابیات زیر مضامین شاعرانه ای نیست که می خوانیم:

وز شراب جانفزایت ساقی است	عشق آن زنده گزین کاو باقی است
چونکه مرده سوی ما آینده نیست	زانکه عشق مردگان پاینده نیست
هر دمی باشد زغنچه تازه تر	عشق زنده در روان و در بصر
ورنه چشم و لب و دندان و دهان اینهمه نیست	نکته ای هست در این پرده که عاشق داند
جلوه حور و تماشای جنان اینهمه نیست	خود مگر روز جزا رخ بنماید ورنه

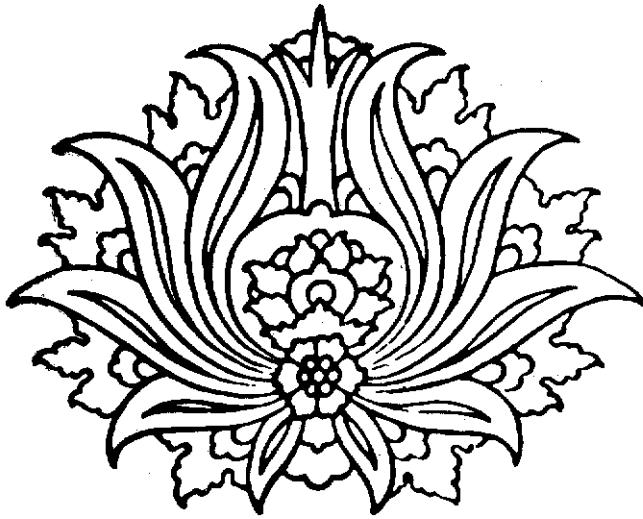
محبت و تیم و عشق و اشتیاق و صبابه و جمال خداوندی

یکی از عوامل عقب ماندگی عده فراوانی از مردم، عدم توجه آنان به این حقیقت است که چنانکه عظمت سلطه و حاکمیت مطلقه خداوندی و صفات جلالیه او موجب محاسبه دقیق و بر حذر بودن در رابطه با خدا است، همچنان صفات جمالیه او نیز که با فطرت و وجدان و منابع معتبر اسلامی برای ما ثابت شده است، موجب محبت و آرامش روانی و انبساط روحی و خنده پرمعنای درونی نیز می باشد. در توضیح این مسئله می گوئیم: درست است که کلمه عشق در منابع اسلامی درباره خدا دیده نمی شود، ولی کلماتی که دارای معانی محبت در حد اعلی که مفهوم بیقراری و شیفتگی را می رسانند در منابع اسلامی وجود دارند. از آنجمله:

۱- قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ

(بگو به آنان اگر به خدا محبت می ورزید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد)

می توان از مفهوم کلمه محبت که قرار گرفتن در جاذبه محبوب است، این حقیقت را اثبات کرد که محبوب دارای عظمت ها و جلال و جمالی است که کسی را که محبت می ورزد، به خود جلب می نماید، زیرا احساس عظمت و کمال به تنهایی می تواند به برخورداری از آن کمال تحریک نماید و این تحریک از عامل عقلانی محض سرچشمه می گیرد، نه لرزش و اهتزاز دل و انبساط روانی که در پدیده محبت وجود دارد.



۲- وَلَا تَحْجُبْ مُشْتَاqِيكَ عَنِ النَّظَرِ أَلِيَّ جَمِيلِ رُوَيْتِكَ^۱

(و انسانهای مشتاق را از نظر به دیدار زیبایی محبوب و پوشیده مفرما).

در شعر زیر این آرزو و اشتیاق به خوبی بیان شده است:

خود مگر روز جزا رخ بنماید ورنه جلوه حور و تماشای جنان اینهمه نیست
در این دعا بجهت وجود: «النظر الی جمیل رویتک» (نظر به دیدار زیبایت) معلوم می شود که اشتیاق به خود
زیبائی و جمال خداوندی است، نه عظمت و کمال او و یا هر دو صفت.

۳- وَاجْعَلْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ لَهْجًا وَقَلْبِي بِحُبِّكَ مُتِمًّا^۲

(پروردگارا، زبانم را به ذکر ت گویا و دلم را با محبتت بیقرار فرما)

در این جمله کلمه «متیم» که از ماده تیم است بمعنای شیفته و بیقرار است، مخصوصاً بقرنیة
«بحبک» ترکیب این دو کلمه قطعاً معنای اشتیاق شدید و حدّ اعلاّی محبت را می رساند که مبدل به
بیقراری می شود، و بوجود آورنده این حالت روحی صفت جمال خداوندیست، اگر چه دریافت جلال و
کمال پروردگاری همان محبت در حدّ بیقراری را از عامل عقل محض هم تقویت و تشدید می نماید.

اما کلمه عشق چنانکه در آغاز این مبحث گفتیم در منابع اسلامی بطور مستقیم درباره محبویت
خداوندی بکار نرفته است، یعنی موردی دیده نشده است که کلمه عشق الهی بکار رفته باشد. ولی دو
مطلب در اینجا وجود دارد: مطلب یکم - اینکه کلمه عشق در چند حدیث بعنوان حالت مطلوب آمده
است. از آنجمله:

۱. مناجات سوم از مناجات خمس عشر امام سجاد(ع).

۲. دعای کمیل امیرالمؤمنین(ع).

۱- اَنَّ الْجَنَّةَ لِأَعَشِقُ سِلْمَانَ مِنْ سِلْمَانَ لِلْجَنَّةِ ۱

(بهشت به سلمان عاشق تر از سلمان به بهشت است)

۲- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بَقَلْبِهِ وَبِأَسْرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا فَهَوَّلاً يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا أَعْلَى عُسْرِ أُمَّ عَلَى يُسْرِ ۲
(رسول خدا فرمود: بهترین مردم کسی است که به عبادت پروردگارش عشق بورزد و با آن هم آغوش گردد و با قلبش آن را دوست بدارد و اعضایش را مستقیماً در راه عبادت بکار بیندازد و با فراغت خاطر به عبادت پردازد و باکی از چگونگی جریان حیات طبیعی اش در دشواری و آسانی نداشته باشد)

مسلم است که مقصود از عشق به عبادت، عشق به خود گفتار و کردار صوری عبادت نیست، بلکه منظور پیامبر خدا: عشق به معنا و حقیقت عبادت است که در ارتباط قرار دادن یک «من» ناچیز با خداوند بزرگ است که کمال و جمال اعلیٰ از آن او است. **مطلب دوم** - که بسیار با اهمیت است اینست که کلمه عشق در فلسفه الهی و تفکرات و دریافت های عرفانی مثبت، از آن معنای خاص که در عشق مجازی منظور می شود، سلب شده و یک معنای ثانوی پیدا کرده است. معنای سطحی عشق که نزدیک به معنای لغوی آن است و در عشق های مجازی بکار می رود، محبت بیمار گونه ایست که عاشق بجای بهره برداری از این پدیده ها روانی شکفت انگیز دائماً در حال از دست دادن حیات و شخصیت و عقل و اندیشه های سازنده در برابر لذت تورم یافته از تحمیل زیبایی بینهایت بر معشوق صوری است.

عشق هائی کز پی رنگی بود

عشق نبود عاقبت ننگی بود

عاشقان از درد زان نالیده اند

که نظر ناچایگه مالیده اند

در صورتیکه عشق حقیقی که باید گفت یک معنای ثانوی و باصطلاح (حقیقت فلسفی و عرفانی مثبت پیدا کرده است) نهایت آمال و اشتیاق ها به کمال و جمال است که مانند پرده نگارین و شفاف بر روی کمال اعلا و جمال والا کشیده شده است. با در نظر گرفتن این معنای ثانوی برای عشق که ناشی از قرارداد وضعی تعینی مناسب است، مانعی از بکار بردن آن در باره عالیترین محبت ها که نصیب انسانهای رشد یافته، به خداوند جلیل و جمیل می گردد، دیده نمی شود. کلمه دیگری در بعضی دعاها بکار برده شده است که معنای آن هم اشاره ای به جمال خداوندی دارد. این کلمه عبارتست از «صبابه» که بمعنای عشق و محبت و اشتیاق بسیار شدید است: والی هواک صبابتی (و شیفگی و اشتیاق بسیار شدیدم به دیدار تست).

۱. سفینه البخار ۲ ماده عشق.

۲. سفینه ج ۲ ماده عشق نقل از کافی.